

دانشگاهها برای کسب سود بیشتر می‌کوشند با استخدام کم‌تر استادان زبده و به کارگیری استادان حق‌التدریسی، هزینه‌ها را کاهش و با جذب بیشتر دانشجویان، سود خود را افزایش دهند. این پدیده منجر به ظهور شکلی از بردگی شده است که می‌توان آن را پدیدهٔ پرولتارهای آکادمیک نام نهاد.

پدیده پرولتاریای دانشگاهی



اسپادانا خبر/ مفهوم پرولتاریای آکادمیک مفهوم شناخته شده‌ای است. دانشگاه از اهداف اولیهٔ خود یعنی آموزش و توسعهٔ علم دور می‌شود و به شرکتی تجاری و اقتصادی برای جذب سرمایه تبدیل می‌شود؛ دانشجو نیز با از دست دادن مفهوم اولیهٔ خود به مشتری این بنگاههای اقتصادی تبدیل می‌شود؛ و این به اصطلاح بنگاهها یا دانشگاههای پولی رضایت مشتری را هدف اولیهٔ خود قرار می‌دهند.

رضایت در اینجا نه براساس ارائهٔ محصول باکیفیت بلکه بر مبنای توجه به نگرانیهای مشتریان برای گرفتن آسانتر مدرک، عدم سختگیری در نمره‌ها و غیبت کلاسی تعریف می‌شود. در اینجا شهریهٔ دانشگاه مهمترین دغدغه هم برای دانشجو و هم برای دانشگاه خواهد بود.

معیار دانشگاههای موفق برای گرفتن رتبه، در بزرگی و مساحت آنها، امکانات مادی، میزان کتاب، تعداد دانشجویان و استادان، تعداد مقاله‌های چاپ شده و کتاب شده است؛ معیارهایی کمی که خریدنی هستند و به سادگی می‌توان آنها را در بازار سیاه دانشگاه به شکل مک دونالدی تهیه کرد.

در چنین شرایطی دانشگاهها برای کسب سود بیشتر می‌کوشند با استخدام کم‌تر استادان زبده و به کارگیری استادان حق‌التدریسی، هزینه‌ها را کاهش و با جذب بیشتر دانشجویان، سود خود را افزایش دهند. این پدیده منجر به ظهور شکلی از بردگی شده است که این بار نه در کارخانه‌ها بلکه در دانشگاهها نمود یافته است؛ چیزی که می‌توان آن را پدیدهٔ پرولتارهای آکادمیک نام نهاد.

با گسترش بی‌رویهٔ دانشگاهها به خصوص در شکل دانشگاههای آزاد، علمی - کاربردی و پیام نور، دانشگاهها بیشتر به حجره‌هایی اقتصادی با فهمی منفعت طلبانه از دانشگاه تبدیل می‌شوند. این شکل از توسعهٔ دانشگاهی نه تنها به استخدام انبوه نیروهای جوان فارغ التحصیل تحصیلات تکمیلی منجر نشده بلکه شیوه‌ای از تدریس ساعتی با حداکثر سود برای این بنگاهها را باب کرده است.

چنان که امروز استادان جوان و گاه باتجربه‌ای در دانشگاههای آزاد و پیام نور به سختی مشغول کارند و حجم بالای تدریسشان پاسخگوی نیازهای اولیهٔ زندگیشان نیست. این دسته از نیروی کار را می‌توان بردگان آموزشی نامید؛ چرا که بدون سوابق بیمه، تمام هفته در دانشگاه تدریس می‌کنند و کمتر از یک میلیون و ششصد هزار تومان دریافت می‌کنند.

آنها فاقد امکانات و امتیازاتی هستند که یک استاد استخدام شده در دانشگاه دارد. نیروی کار ساعتی، از امتیازاتی چون بیمه، گرتنهای پژوهشی، سوابق کار، فرصتهای مطالعاتی، وام و حق مسکن و مثل آن محروم است.

البته استاد رسمی در دانشگاه آزاد نیز صرفاً معلم و فاقد کمترین حقوق استادی است. در دانشگاه آزاد غیر از مدیر گروه معمولاً استادان اتاق کار اختصاصی ندارند. اتاقی جمعی برای آنها طراحی شده است که ساعات آزاد بین کلاسها را در آن بگذرانند؛ و آنها هم با توجه به اشتراکی بودن اتاقشان، باقی ایام هفته را خارج از دانشگاه خواهند بود و مقیم دانشگاه نخواهند بود.

در این سیستم، دانشجویان صرفاً مشتریانی محسوب میشوند که به جای علم تنها کاغذی به عنوان مدرک در پایان دوره تحویل میگیرند؛ مدرکی که عموماً فایده‌ای ندارد و نقشی در یافتن کار هم بر آن مترتب نیست.

شکل جدیدتر این بردگی آموزشی وضعیت دانشجویان تحصیلات تکمیلی و فارغ التحصیلان بیکاری است که در پایین ترین سطح زنجیره مشارکت تولید به اصطلاح علمی در بازار سیاه دانشگاهی قرار می‌گیرند.

آنها پرولتاریای جدید دانشگاهی هستند که حتی هویت استادی و معلمی هم ندارند. دانشجویان تحصیلات تکمیلی بدین ترتیب از موقعیت پرولتاریای آموزشی به موقعیت پرولتاریای بازار دانشگاهی (به اصطلاح تحقیقاتی) تنزل می‌یابند.

نیروی کار پژوهشی نیز از حقوق اولیه چون بیمه و درآمد کافی محروم است، اما علاوه بر آن از منزلت و به رسمیت شناخته شدن در بازار کار نیز سهمی نمی‌برد. کارگران آموزشی در پایان ترم محصول خود را درو می‌کنند، دانشجویان خود را دارند و در نهایت به نام استاد مهمان شناخته می‌شوند اما نیروی کار پژوهشی به کلی بی‌هویت، ناشناخته و بی‌منزلت رها می‌شود.

این نیروها دانشگاه را دانشگاه می‌کنند و یک استادیار را به مقام استادی می‌رسانند و یک دانشجو را به مرحله فارغ التحصیلی. آنها از طریق تولید کالاهای علمی به ارتقای منزلتی دیگران کمک می‌کنند و در نتیجه تلاشهایشان بازار رتبه بندی دانشگاهی ما به لحاظ تولید مدرک، تولید مقاله، کتاب و پایان نامه گرم است، اما خود در دنیای مترزلی به لحاظ اقتصادی زندگی می‌کنند.

این نیروی کار پژوهشی، زمان بیشتری صرف می‌کند و دستمزد کمتری می‌گیرد و محصولی که تولید می‌کند (مقاله و پایان نامه، ترجمه و تالیف کتاب) به اسم خودش ثبت نمی‌شود و به ثمن بخش فروخته می‌شود. در عوض شرکتهایی که مؤسسات به اصطلاح مشاوره راه انداخته اند، در نتیجه فعالیت‌های این پژوهشگران، روز به روز بر سرمایه خود می‌افزایند.

جهان ناعادلانه بازار سیاه

یکی از ثمرات انقلاب اسلامی ایران دادن سهمیه‌های مناطق به حوزه‌های محروم کشور بود که بر اساس آن کشور به منطقه یک (برخوردار از امکانات)، منطقه دو (برخوردار متوسط از امکانات) و منطقه سه (نازلترین سطح برخورداری) و در نهایت مناطق محروم تقسیم شد.

در نتیجه این سهمیه بندی، شهروندان شهرهای کوچک و روستاها به اندازه شهروندان شهرهای بزرگ که دارای امکانات آموزشی، فرهنگی و مالی بهتری بودند امکان رقابت در کسب موقعیتهای تحصیلی پیدا می‌کردند.

اما امروزه ما با طبقه بزرگی از فارغ التحصیلان مواجهیم (بیش از چهار میلیون فارغ التحصیل بیکار و حدود چهار و نیم میلیون دانشجوی در حال تحصیل) که با برخورداری از سرمایه تحصیلی از نردبان اجتماعی بالا رفته اند اما به آن میزان تغییری در زندگی آنها به لحاظ شغلی و موقعیت اقتصادی حاصل نشده است.

مرکز آمار ایران و وزارت علوم، نرخ بیکاری فارغ التحصیلان دانشگاهی را تا چهل درصد گزارش کرده اند. آخرین تحقیق ملی دانشگاهی در ایران که در سال 1394 انجام شده نیز نشان می‌دهد که 76 درصد دانشجویان ناامیدی از یافتن کار و مشکلات اقتصادی را مهمترین مشکل خود می‌دانند.

به واقع تحصیلات نتوانسته است مشکل کاهش نابرابری را در نظام طبقاتی ما کم کند و فارغ التحصیلان انبوه دانشگاهی بزرگ مانند دانشگاههای تهران نیز وضعیت مشابهی از این حیث با دانشگاههای کوچکتر دارند.

معیار تحصیلات و مرتبه دانشگاه عامل مهمی در یافتن شغل نیست و این بدان معناست که مسیرهای کارآمدتری در مقایسه با مسیر تحصیلات، برای توزیع منابع در جامعه ایران وجود دارند و تحصیلات به تنهایی نمی‌تواند راه حل رسیدن به منابع فرض شود؛ و معیار تعیین کننده دسترسی به منابع ثروت (عمدتاً دولتی) و قدرت است.

این وضعیت وقتی پیچیده تر می‌شود که به یاد بیاوریم هر دو منبع به شدت با منابع ایدئولوژیکی آغشته شده اند و نزدیکی و دوری از نوع خاصی از باورها، که در ضوابط و قواعد استخدامی لحاظ شده، شرایط دشوارتری را پیش پای دانشجویان تحصیلات تکمیلی و فارغ التحصیلان مقطع دکترا جهت کسب موقعیتهای دانشگاهی می‌گذارد.

بدین ترتیب تلاشهای انجام شده بعد از انقلاب اسلامی در "کاستن نابرابری در تحصیلات" به کاسته شدن نابرابری در بازار کار منجر نشد و اگرچه ارتقای فرهنگی و تحصیلی تشویق شد و جوانان از طبقات فرودست، جذب دانشگاهها شدند اما به همان اندازه راه برای ارتقای شغلی و اقتصادی هموار نبود. افرادی از طبقات پایین اگرچه توانستند سطح فرهنگی و منزلت

اجتماعی خود را ارتقا دهند اما به دلیل شرایط نابرابر و ناعادلانه بازار اشتغال نتوانستند شغلی آبرومند برای خود بیابند و در نتیجه تنها از پرولتاریای سیاه و یقه آبی به پرولتاری سفید و دانشگاهی تبدیل شدند.

گزارشها حکایت از آن دارند که دانشجویانی که به لحاظ تحصیلی دانشجوی دانشگاههای رده اول دولتی و آزاد بوده اند و با نمرات بالا موفق به اتمام تحصیل شده اند اما در عمل به دلیل فقدان بازار کار و قواعد نادرست رسمی و غیررسمی، موفق به یافتن کار نشده اند، جذب بازاری موازی شدند که دانشگاه با حاکم کردن منطق سود و معیارهای کمی خود ایجاد کرده است.

بازار سیاهی که عمدتاً اداره کنندگان آن (مؤسسات مشاور پایان نامه و کتاب) سرمایه زیادی برای خود کسب می کنند و تولیدکنندگان آن زیر سایه آینده ای مبهم در آن مشغول به کارند.

ذهنیت کارگران در بازار سیاه علم

اینگونه بازنمایی می شود که گروهی سودجو در فضای عمومی عمدتاً دانشگاه را هدف گرفته اند و با وسوسه دانشجویان و استادان، راه را برای فساد دانشگاه و تقلب علمی باز کرده اند. اما واقعیت این است که این فساد و کساد علمی در محیطهای علمی است که راه را برای چنین سودجوییهایی هموار کرده است.

آمار یکی از دهها مؤسسه ای که در خیابان انقلاب تهران و اطراف آن وجود دارند درک متفاوتی از چگونگی رشد علمی (مقالات خارجی و داخلی و کتاب) و تولید علمی به دست میدهد:

«در زمینه پایان نامه امسال تاکنون 174 سفارش داشته ایم. 62 سفارش مدیریت (51 سفارش ارشد و 11 سفارش دکترا)، 58 سفارش روانشناسی (48 سفارش ارشد و 10 سفارش دکترا) و 34 سفارش حقوق (31 سفارش ارشد و 3 سفارش دکترا) انجام داده ایم یا در روال انجام است.

بقیه رشته ها کمتر از 20 سفارش است. از اواخر سال 89 سفارش ترجمه و تألیف کتاب هم داریم و انجام میدهم. بیشتر سفارشات کتاب از مدیران سازمانها و استادان دانشگاه به ما ارجاع می شود.

تاکنون 147 کتاب ترجمه و 49 کتاب تألیفی انجام داده ایم و 32 کار هم در حال انجام است. همچنین، در حال حاضر ماهانه بیش از 90 درخواست مقاله برای سمینار یا چاپ در مجلات داریم.» (از: گزارش مکتوب یکی از موسسات به محقق این جستار)

ممکن است تصور شود کسانی که پایان نامه ها را می نویسند انسانهایی عجیب یا دانشجویان یا فارغ التحصیلانی بی تعهد و بی مسئولیت هستند که به دنیای علم و دانشگاه ضربه می زنند.

اما در واقع، آنها فارغ التحصیلانی هستند که به رغم کوششی که در فراگیری علم و تخصص به خرج داده اند و هزینه ای که برای تحصیل پرداخته اند به انتظارات دلخواه خود در جامعه دست نیافته اند.

بخش عمده ای از این کارگران پژوهشی، دانشجویان و فارغ التحصیلانی هستند که یا به دلیل زن بودن و یا اقلیت بودن و یا نوع باورهایشان، از امکان تصاحب کرسیهای شغلی مطلوب برخوردار نشده اند و در عوض، مشارکت در فرایند ساخته شدن جمعیت دانشجویی جدید را انتخاب کرده اند.

و البته آنها بر مبنای تکه تکه شدن فرایند تحقیق، دور شدن از نتایج کار خود، فروش محصولات خود به نام دیگری و عدم دریافت حقوق مادی مطلوب مورد استثمار مضاعف نیز قرار گرفته اند.

در ادامه از میان شواهد کثیری که در این خصوص جمع آوری کرده ایم، تنها به پنج نمونه اشاره می کنیم. بر مبنای این شواهد و اطلاعات برآمده از مصاحبه ها می توان در ذهنیت کارگران تحقیقاتی که به نوعی بخشی از طردشدگان جامعه نیز محسوب می شوند دقیق تر شد:

شاهد یک: یکی از این مؤسسات، گفت یک اتاق بهت می دهم. شبانه روز، دوازده ساعت آنجا بنشین و برای من کار کن. دیگر شما کار نداشته باش من کار دارم یا نه. ماهی دو [میلیون] تومان به تو میدهم.

بعد من یک هفته رفتم و فهمیدم که دارم آنجا عذاب می کشم. جالب این است که خودشان واسطه هستند بین کسی که آن کار پژوهشی را می دهد و آن کسی که کار پژوهشی را می گیرد یعنی پژوهشگر؛ و نمی خواهند اینها با هم مرتبط شوند.

اتفاقاً همین هفته قبل می گفت که قیمت پایان نامه ای را 950 هزار تومان گرفتم (مردم شناسی دانشگاه آزاد تهران واحد مرکز بود). اولش خیلی اصرار داشت که این خانم خیلی فقیر است و وضعیتش خاص است.

نمی دانم چطوری دانشجویی از ایمیل اطلاع پیدا کرده بود (فکر کنم مؤسسه واسطه اشتباهی ایمیل مرا فرورارد کرده بود)... بعد من فهمیدم برای این پایان نامه دو میلیون و چهارصد هزار تومان گرفته بودند.

غیر از اینکه این کار را می‌کنند، به شکل دیگری هم پژوهشگر را استثمار میکنند. به عنوان مثال، پایان نامه ای را در رشته مدیریت برایشان نوشتیم. به من گفتند این پایان نامه را استاد راهنما قبول نکرده است.

مثلا استاد گفته این موضوعش مرتبط نیست و باید موضوعش را عوض کنید. بعد که من برایشان دوباره کار کردم، مؤسسه آن را در قالب دو پایان نامه ارائه کرد؛ یعنی هر کدام از پایان نامه ها را دو میلیون و چهارصد هزار تومان گرفته، یعنی چهار میلیون و هشتصد هزار تومان دو تا پایان نامه و به من هفتصد هزار تومان داده است. کار که تمام شد فهمیدم که این دو تا پایان نامه بوده.

شاهد دو: پایان نامه نویسی تنها یکی از اشکال پژوهش غیرمستعارف است و چه بسا انواع نامتعارف تر آن وجود داشته باشد که تا حال بررسی نشده است.

برای مثال، آوردن اسم استاد بر روی مقاله بدون هیچگونه مشارکت در فرایند نوشتن آن به عنوان شرط لازم در چاپ آن، یک نوع سرقت علمی نامتعارف است.

نوع دیگر سرقت علمی در پروژه های عظیم با قیمتهای کلان وجود دارد. برای نمونه پروژه های برخی ادارات تنها با واسطه و به افرادی با تحصیلات دکترا حتی با سطح سواد کم واگذار می شود و آنها هم کار را خود انجام نمی دهند و با قیمت پایین تر به فرد دیگری واگذار می کنند.

آنها پروژه چند صد میلیونی را به استاد دانشگاه می دهند اما او کار را به من واگذار می کند و حتی یک بار آن کار انجام شده را نمی خواند.

این به نظرم از پایان نامه نویسی بدتر است. چرا کسی که در جایگاه مدیریتی است، تنها به پایان نامه نویسی انتقاد دارد! در حالی که استادی که جایگاه بالاتری دارد و نظرش با اهمیت است، کارش را برون سپاری می کند، مقاله اش را برون سپاری می کند، کتابش را فرد دیگری نوشته، که حتی یک بار آن را خوانده است.

شاهد سه: برای رشته هایی چون حقوق، علوم سیاسی و علوم اجتماعی پایان نامه نوشتیم. حتی یک بار در موضوعی با عنوان جنین شناسی در رشته ژنتیک پایان نامه نوشتیم.

این پایان نامه دو بحث حقوقی و پزشکی داشت و مجبور شدم برای انجام آن به مرکز تحقیقاتی رویان مراجعه کنم. در رشته هایی چون عمران و حسابداری پروپوزال نوشتیم و برای رشته مهندسی صنایع هم پروپوزال و جمع بندی نوشتیم.

شاهد چهار: همین پایان نامه هایی را که افراد به مؤسسات می دهند مجدد به مناقصه می گذارند. بین محققان هر کسی پول کمتری بگیرد انجام می دهد؛ یعنی مثلا ما یک دفتر داریم که پنج نفر محقق داریم که کار پایان نامه انجام می دهند، شما می گوید من این پایان نامه را دارم، شما به چه قیمتی در چند روز کار می کنید. از بین ما پنج نفر روز و قیمت را می گیرد. من هم مثل بازار کار کمترین قیمت را پیشنهاد می دهم و شما وقتی میبینی قیمت من پایین تر است قبول میکنی.

شاهد پنج: بخش زیادی از آنهایی که می نویسند ناچارند. چهل درصد بیکاری فارغ التحصیلی دارید. در همین رشته های جامعه شناسی، علوم سیاسی، علوم تربیتی، چند درصد شاغل می شوند؟ ننویسند چه کار کنند؟

شما هیچ کاری سراغ ندارید برایشان. من الان فارغ التحصیل سراغ دارم فوق لیسانس دانشگاه تهران، هفت سال است فارغ التحصیل شده شغل ندارد. همین صبح این جا بود. خوب تحقیق و مقاله برای دانشجویان و استادان مینویسد. تهران دارد زندگی می کند. تحصیلات دارد نمی تواند برگردد شهرستان، آنجا هم بیکاری است، هزار و یک انگ میخورد.

از گفته های این شاهدان و اطلاعات برآمده از مصاحبه ها و بررسی ذهنیت کارگران تحقیقاتی، می توان نتیجه گرفت که آنها:

یکم: همواره نوعی حس متناقض مثبت و منفی به کاری که انجام می دهند در وجودشان دارند. از یکسو، اشتغال به این کار را محصول نوعی بی عدالتی میدانند و از دیگرسو نوشتن پایان نامه و کتاب و مقالات دیگران را به عنوان نوعی کار پژوهشی که منجر به ارتقای سطح دانش شخصیشان می شود تفسیر می کنند.

اغلب این نویسندگان از نخبگان دانشگاهی هستند و برای خود شأنی متفاوت قائل اند؛ در بهترین دانشگاهها درس خوانده، نمرات خوبی گرفته و حال برای کسانی می نویسند که سواد لازم را ندارند. از همین رو به رغم برخورداری از حس نخبگی، به همان اندازه نیز از کاری که انجام می دهند حس نارضایتی دارند.

دوم: نوعی حس منفی و انتقامجویانه به دانشگاه دارند. عمدتا استادان را بی سواد یا مسامحه گر یا تاجر مسلک تعبیر می کنند. در نظر اینها فساد نه از محل کارشان در خیابان انقلاب بلکه از دانشگاه و نه از دانشجویان بلکه از استادان شروع شده است.

آنها نقطه کانونی فساد را به مراکز علمی بر می گردانند. در نگاه آنها، کسب درآمد و پول و شهوت ارتقا در میان برخی

استادان باعث شده است که توجه علمی کمتری به دانشجویان بشود و دانشجویان در عمل بدون استاد راهنما در دانشگاه سرگردان بمانند. در چنین شرایطی این پژوهشگران بازار سیاه دانشگاه هستند که به کمک و یاری دانشجویان می‌آیند.

سوم: این پژوهشگران به دلیل موقعیت ظالمانه شغلی ناچارند در حوزه‌های متفاوتی بنویسند، دائماً علایق خود را تغییر دهند، و بدون در نظر گرفتن علاقه و تخصص خود کار انجام دهند. در برخی موارد مؤسسات، پایان نامه‌ها و تحقیقات سفارشی را تکه تکه می‌کنند و هر بخش را به یکی از دانشجویانی می‌دهند که مثلاً در کوی دانشگاه سکونت دارند (دانشجویانی شهرستانی که برای آنها حداقل درآمد نیز ارزشمند محسوب میشود). این کار تکه تکه شده آنها را به کارگران کارخانه‌ای شبیه میکند و در نتیجه تقسیم کار اساساً کل فرایند تحقیق را نیز فهم نمی‌کنند.

چهار: دانشجو یا پژوهشگری که با این مؤسسات و بنگاهها کار می‌کند، سهم ناچیزی از محصولی که تولید می‌کند دریافت می‌کند و گاهی تا پنجاه درصد عایدی آنچه تولید کرده به مؤسسات واگذار می‌شود.

کالایی شدن علم و تولیدات کاذب

پیامد آنچه را که در این بازار سیاه دانشگاهی رخ می‌دهد در دو بعد می‌توان توضیح داد: "کالایی شدن علم" و تولیدات کاذبی که به نام "رشد علمی دانشگاه" ثبت می‌شود. با تغییر شکل دانشگاه از مکان ارزشهای علمی و تحقیقاتی به بازاری برای کسب درآمد، علم صرفاً به کالایی کمی تقلیل می‌یابد.

رشد کاذب علمی نیز بیانگر وضعیتی است که در آن تصور می‌شود رشد علمی نتیجه کوششها و جهاد علمی محققان ایرانی است اما در عمل نتیجه کالایی شدن محصولات علمی و خرید و فروش آنهاست. کالایی که اساساً به دست دانشجو و استاد تولید نشده نمی‌تواند به معنای ارتقای علمی جامعه دانشگاهی باشد.

منفی تر اینکه در برخی از موارد داده‌های علمی به صورت ساختگی در بازار سیاه تولید می‌شوند که بازتابی جامعه مطالعه شده نیست. (مثال داده‌های یک تحقیق در تهران یا دستکاری بر شهر دیگری مونتاز می‌شود یا گاهی پژوهشگر، داده‌هایی را تولید می‌کند که اساساً به هیچ واقعیتی ارجاع ندارند).

نتیجه‌گیری

اگر در صفحه گوگل "مؤسسات مشاوره پایان نامه و مقاله" را جست و جوی ساده‌ای کنید، خواهید دید که گوگل حدود 641 هزار صفحه اطلاعات از این مؤسسات را معرفی می‌کند.

در واقع، تعداد این مؤسسات که به شکل حقیقی و مجازی کار می‌کنند صدها برابر از تعداد دانشگاههای کشور بیشتر است. مؤسسات مشاوره‌ای نوشتن پایان نامه‌ها، کتب و مقالات خارجی و داخلی اکنون خود به دانشگاه و پژوهشگاههایی تبدیل شده‌اند که برای نوشتن پایان نامه‌های دانشجویان و ترجمه و تألیف کتاب استادان و مدیران، نیرو و هیئت علمی به شکل قراردادی جذب می‌کنند.

نیروهای انسانی خلاق که قرار بود بعد از تحصیل درون جامعه در حوزه‌های متفاوت به کار مشغول شوند اینک دل مشغول فریه ساختن دانشگاه به نحو کاذب شده‌اند. گزارشهای مختلف پیش بینی کرده‌اند که ایران تا سال 1400 حدود یازده میلیون تحصیلکرده بیکار خواهد داشت.

در حال حاضر بخش عمده‌ای از جمعیت یک میلیون نفری بیکار تحصیلکرده جذب بازار سیاه دانشگاهی شده‌اند و روایت زیر نمونه‌ای از پیچیدگی بوروکراتیک این مؤسسات مشاوره را نشان می‌دهد:

«هم اکنون با 8 استادیار، 3 دانشیار، 29 فارغ التحصیل دکترا و 56 دانشجوی دکترا کار میکنیم. چهارده کارمند ثابت داریم که برایشان بیمه پرداخت می‌کنیم و واسط بین سفارش دهنده و متخصص نویسنده هستند. از پولی که می‌گیریم، پنج تا شش درصد را به کارمند مربوطه می‌دهیم و 45 تا 55 درصد را به متخصص نویسنده.»

بدین ترتیب، گویی آرزوی تجاری شدن علم و بین رشته‌ای شدن و در نهایت گسترش تولیدات علمی محقق شده است اما نه درون دانشگاهها، آزمایشگاهها و پژوهشگاهها بلکه درون مؤسساتی که همه این کارها را به جای محققان و استادان ایرانی انجام می‌دهند.

دانشگاه در دو مرحله مستعمره منطبق سود شده است: یک بار از طرف دولت و بار دوم از طرف بازار. دولت با طرح خودکفایی دانشگاهها در عمل دانشگاههای دولتی را به سمت پولی شدن پیش برد و با طرح گسترش دانشگاههای خصوصی دانشگاه را به هدف مهمی برای بازار تبدیل کرد.

به گونه‌ای که به گفته معاون آموزشی وزارت علوم بیش از 85 درصد دانشجویان کشور از طریق دادن شهریه تحصیل می‌کنند. در مرحله دوم، با سیاستهای غلط گسترش دانشگاه و جذب بیحساب دانشجو، حجم وسیعی از دانشجویان و فارغ التحصیلان بیکار شدند که به عنوان نیروی کار ارزان برای مؤسسات و بازار سیاه کار تحقیقاتی، مورد استثمار قرار می‌گیرند.

آنچه امروز شاهدیم، کارخانه تولید کالاهای علمی، تنها یک بعد فساد است که آموزش عالی ایران گرفتار آن است. کارخانه تولید کالاهای علمی، محصول زنجیره ای از فساد است؛ زنجیره ای که یک سر آن، آن دسته از دانشجویانی هستند که کارهای دانشگاهی را صرفاً تزئینی می‌بینند و می‌خواهند سریعتر و به ساده‌ترین شکل فارغ‌التحصیل شوند.

سوی دیگر آن برخی از استادان هستند که به دلیل حجم زیاد دانشجو، فشار زیاد تدریس و پایین بودن دستمزدها و کاهش تعهد علمی نسبت به انجام درست تحقیق و هدایت صحیح دانشجو بی‌حوصله‌اند و دانشجو را در عمل در بازار سیاه دانشگاهی رها می‌کنند؛ و در میانه آن نیز دانشگاهی است که خود به عنوان بنگاه سرمایه‌داری علم بیشتر به خروجی و سود و زیانهای مالی و مسئله اداره دانشگاه بر مبنای سیاست خودکفایی می‌اندیشد.

و در نهایت بازار سیاه که در آن، استاد و دانشجو و علم مجدد به هم پیوند می‌خورند و نتیجه آن بالا رفتن مقالات خارجی و داخلی، انبوه پایان‌نامه‌ها، ارتقای استادان و کارمندان دولتی، رشد سطحی میزان تحصیلات و در نهایت شکل‌گیری نوعی از سرمایه بر مبنای آموزش و پژوهش در جامعه ماست. در این جریان شکل گرفته در جامعه دانشگاهی، بسیاری سود می‌برند جز آن کارگران پژوهشی که بیشترین آسیب و کمترین منفعت را نصیب خود می‌کنند.

منبع/ اندیشه پویا